

based on the text of

سنگی بر گوری

A Stone on A Grave (1981)

by

جلال آل احمد

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

Michael Craig Hillmann

compiled by

Aziz Atai-Langrudi

revisions by

Behrad Aghaei

Note: After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

قراآت فارسی پیشرفته
بخش هجدهم

لغات	آنچه گذشت
trip, journey	سَفَر
pilgrimage, visit (pol)	زیارت
time, epoch	زَمان
extant, existing	مَوْجود
obvious, apparent	مَعْلوم
cause, reason	عِلَّت ج. عِلل
tradition	سُنَّت ج. سُنن
relation	رابطه ج. رَوَابط
society	جامعه
therapy, cure	مُعَالَجَه ج. مُعَالَجات
problem	مَسْأَلَه ج. مَسائِل
result	نَتیجَه ج. نَتایج
grave - cemetery	قَبَر - قَبْرِستان
funeral	تَشیيع جَنَازَه
history; date	تاریخ
confession, admitting	اعتراف
to find out, to discover	پَی بُردن (بَر)
to accept	پَذیرفتن
to cause to taste (vt)	چَشاندن
to be touched	دَسْت خوردن
to get a wife	زَن گَرفتن
to be apprised of	خَبَردار شُدن
to put/place; to allow	گُذاشتن
bewildered, wandering	سَرگردان
return	بازگشت
suicide	خودکشی
taste, flavor	مَزه
child, offspring	فَرزَنَد
loss of hope	قَطعِ اَمید
many, some	چَندین

خلاصه متن بخش هجدهم

نویسنده به زیارت قبر پدر خود می رود. قبرستان، مثل جامعه موجود، پر است از نشانه‌های سنت و تاریخ. و زمان زیادی لازم است تا اثر آن روی این نشانه‌ها معلوم شود.

قدیمی‌ها راست گفته‌اند که اگر دلتان گرفت بروید سراغ اموات. ولی این فقط سراغ اموات رفتن بوده است یا گذری به سنت ملموس؟ و به گذشته موجود؟ و به اجداد و ابدیت در خاک؟ و خود را با همه غمهای گذرا و حقیر در قبال آنهمه هیچی کوچک دیدن؟ و فراموش کردن؟ ... من نمی دانم پس ژاپنی‌ها چه می‌کنند یا هندوها یا همه آنهايي که بگذشته از راه ۵ گورستان نمی‌روند؟ شاید بهمین دلیل است که ژاپنی‌ها هاراگیری می‌کنند؟ یا زردشتی‌ها هنوز در یزد و کرمان به رسم عهد بوق اموات را در برجهای خاموشی می‌گذارند یا شاید هندوها که به نسخ معتقدند و ... رها کنم این پرت و پلاها را. به هر صورت رفتم. سراغ پدرم. با مادرم و یکی از خواهرها و دو سه تا از خواهرزاده‌ها.

۱۰

قبرستان بزرگ بود با تك و توك درختش و فراوان درخت‌های آهنی. هر يك بر سرقبری کاشته. و به شاخه سیمی آنها چراغی همچون میوه همیشه بهار شب قبر، برای سر سفره آخرت. و تك و توك عکسی آفتاب خورده به سینه تیرها و با چه حسرتی! نکند تو هم الان چنین قیافه‌ای را داشته باشی! و سنگ قبرها پر از وفدت علی الکریم بغیر زاد من ۱۵ الحسنات ... و الخ. و راستی چند تا از این همه مرده معنی این شعر را می‌دانسته‌اند تا بتوانند جواب من ربك را درست داده باشند. به هر صورت تمرینی از عربی دانی برای آن شب؟ و جوی آب جدا کننده صحن عمومی قبرستان از اشرافیت اموات. از مقبره‌های خانوادگی. خانوادگی؟ بله. عیناً. حتی با اعلانشان بر سر درها. به خط خوش و بر کاشی که ۲۰ آرامگاه ابدی خاندان فلان ... چیزی کف دست کلیددار گذاشتم که چون گربه‌ای سر سفره زیارت اهل قبور همیشه حاضر است و آه‌آه درست میان خانواده. آن وسط پدر. و سنگ قبرش همان که خودم دادم نوشتند و تراشیدند. بی شعر. و فقط با همان هو الحی الذی لایموتش و اسم و عنوان

و تاریخ ولادت و وفاتی. مرمر زرد سبزی زننده. سنگ هنوز می‌درخشید ۲۵
و رگه‌های سفید و صورتی در آن مشخص بود و کلمات مشک‌ی برجسته و
خوانا. دیدم خیلی می‌خواهد تا گذشت زمان اثرش را بکند. خوب پدر.
می‌بینی که عجله‌ای نیست. در احتیاج تو به نوه داشتن. وانگهی برادرزاده
که هست ... و آن طرف‌تر بالای سرش خواهرم خوابیده. که به سرطان
رفت. و آن طرف‌تر خاله. آنکه کر بود. و آن طرف‌تر هم پای دیوار زن ۲۰
دومش. زن دوم پدر را می‌گویم. که از پیش رفت تا خانه را آب و جارو
کند. بله. عین خانه‌مان. همه دور هم. و با همان شلوغی‌ها. و رفت و
آمد. مادرم نشسته سر قبر وسطی و شانه‌هایش زیر چادر می‌لرزد. و
خواهرم پهلوی دستش دارد قرآن می‌خواند. بزم‌مه‌ای. بی‌صدا. آخر بابا
خوابیده. و خواهر دیگرمان او هم از سرو صدا خوشش نمی‌آمد. درست مثل ۲۵
من. آخر او هم بی‌تخم و ترکه مانده بود. و خواهرزاده‌ها هم هستند.
همانها که هفته‌پیش برده بودمشان به گشت و گذار روی دریاچه سد کرج.
و چه کشفی کرده بودند. اینجا هم دارند کشف می‌کنند. همانجور کنجکاو
و جوینده. از این قبر به آن دیگری سر می‌کشند. به کشف دیگری به
تجربه تازه‌ای از عالم مرگ برای زندگی. از عالم اموات برای دنیا. یعنی ۴۰
از آن خانه به این خانه. به سلام و احوال‌پرسی. یعنی فاتحه. و لااله الاالله
گرمزده و بی‌حالی از مرده‌شورخانه بلند است و سوت تیز و کشداری از
ایستگاه راه آهن. و سایل صوتی تعادل صحنه. دنیا و آخرت. یا چاوش‌های
آخرت و دنیا. و کدام آخرت؟ و کدام دنیا؟ مگر همین مقبره خانوادگی
مرز دنیا و آخرت نیست؟ اینکه عین خانه ماست. عین دنیای مادرم و ۴۵
خواهرم و خواهرزاده‌ها و این همه خلائق. پس چه دعوت بیهوده‌ای از دو
سو؟ در این راه نیازی به هیچ چاوشی نیست. و اصلا راهی نیست و
سفری نیست. دنیا عین آخرت و آخرت عین دنیا ... و راستی این
مادر، بکدام يك از این دو دنیا متعلق است؟ این يك کیسه استخوان
چادرپوش که اگر کمی بلندتر گریه کند، صدا بجای از حلقش، از ۵۰

استخوانهایش درمی آید. آیا این همان زنی است که پنجاه و خرده ای سال با اینکه زیر خاک است بسر برده؟ و آن دیگری را زائیده؟ و مرا و آن خواهر قرآن بدست را؟ دیگر نه خوراکی دارد و نه خواب. عین بابا. بابا هم الان يك کیسه استخوان بیشتر نیست. فقط کیسه ها با هم فرق دارند. یکی سیاه. یکی سفید. می دانی پدر؟ شبها همانجور گرفتار آسم است. ۵۵ هیچکاریش هم نمی شود کرد. یعنی تو هم که رفتی فرقی نکرد. سرش هنوز آرزوی يك بالین را دارد. و بعد میدانی که من هنوز ... برایت که گفتم. شمس هم که هنوز زن نگرفته. باز گلی به جمال آن برادر که همین یکی یکدانه اش باقی مانده. راستی میدانی پدر؟ بچه دوشان هم آمد. باز هم پسر. نوه دوم پسری تو. خوشحال نیستی؟ می بینی که چراغت کور ۶۰ نمانده. شبهای روزه همچنان برقرار است. نگذاشتیم در خانه ات بسته شود. هنوز هم میرزای آهنگر می آید پای سماور و محمود طبق کش خدمت می کند. عیناً. انگار نه انگار که تو رفته ای. فقط از دم در بلندت کرده اند و گذاشته اند روی سر بخاری. پشت قاب عکس. و چه جوان. و چه ساکت! و چه بالا بلند و رنگی. همان شمایل که قدیر نقاش ازت کشیده بود. یادت ۶۵ هست؟ تپانده بودیش توی صندوقخانه و يك روز من کشف کردم که میخ زیر زانویت را سوراخ کرده. و بچه زحمتی بردم برایت وصله اش کردم. گرچه نباید یادت باشد. من که به تو بروز ندادم ...

- 1 Why would someone ever go to a graveyard? (line 3)
- 2 What do Zoroastrians call the place where they leave their dead? (ll. 5-6)
- 3 With whom did the narrator go to pay a visit to his father's grave? (l. 11)
- 4 What separated commoners' grave sites from those of the aristocracy? (ll. 20-21)
- 5 Was Jalâl's younger brother Shams married at the time he visited his father's grave? (l. 60)
- 6 What was the sickness the narrator's mother was suffering? (l.57)
- 7 How long has the narrator's mother lived with his father? (l. 53)
- 8 Who is Qadir? (l. 67)
- 9 Did the narrator ever tell his father that he had had his pants altered? (l. 70)
- 10 What is the railroad station compared with? (l. 45)

قدیمی‌ها راست گفته‌اند که اگر دِلْتان گرفت بروید سُرَاغِ اَموات. ولی این فقط سُرَاغِ اَموات رفتن بوده است یا کُذری به سُنَّتِ مَلْموس؟ و به گذشته موجود؟ و به اَجْداد و اَبْدِیَّتِ در خَاك؟ و خود را با همه غمهای کُذرا و حَقیر در قِبَالِ آنهمه هیچی کوچک دیدن؟ و فراموش کردن؟ ... من نمی دانم پس ژاپنی‌ها چه می‌کنند یا هندوها یا همه آنهايي که بگذشته از راه گورستان نمی‌روند؟ شاید بهمین دلیل است که ژاپنی‌ها هاراگیری می‌کنند؟ یا زَرْدُشْتی‌ها هنوز در یزد و کرمان به رَسْمِ عَهْدِ بوقِ اَموات را در بُرْجهای خاموشی می‌گذارند یا شاید هندوها که به نَسْخِ مُعْتَقِدِند و ... رها کنم این پَرْت و پِلاها را. به هر صورت رفتم. سُرَاغِ پدرم. با مادرم و یکی از خواهرها و دو سه تا از خواهرزاده‌ها.

۱۰ قَبْرِستان بزرگ بود با تَك و توك درختش و فراوان درخت‌های آهنی. هر يك بر سرِ قَبْرِی کاشته. و به شاخه سیمی آنها چراغی همچون میوه همیشه بهارِ شبِ قَبْرِ، برای سِرِ سَفْرَهٗ اَخِرْت. و تَك و توك عکسی آفتاب خورده به سینه تیرها و با چه حَسْرَتی! نکند تو هم الان چنین قیافه‌ای را داشته باشی! و سنگ قبرها پُر از وَفَدْتُ عَلَی الْکَرِیْمِ بِغَیْرِ زَادٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ ۱۵ ... و اَلْخ. و راستی چند تا از این همه مُرده معنی این شعر را می دانسته‌اند تا بتوانند جواب مِّن رَّبِّكَ را درست داده باشند. به هر صورت تمرینی از عربی دانی برای آن شب؟ و جویِ آبِ جِدا کنندهٔ صَحْنِ عُمومی قبرستان از اَشْرَافِیَّتِ اَموات. از مَقْبَره‌های خانوادگی. خانوادگی؟ بله. عیناً. حتی با اِعلانشان بر سرِ درها. به خطِ خوش و بر کاشی که آرامگاهِ ۲۰ اَبْدِی خاندانِ فُلان ... چیزی کَفِ دستِ کلیددار گذاشتم که چون گربه‌ای سرِ سَفْرَهٗ زیارتِ اَهلِ قُبُور همیشه حاضر است و آه‌ها درست میان خانواده. آن وَسَطِ پدر. و سنگِ قَبْرِش همان که خودم دادم نوشتند و تراشیدند. بی شعر. و فقط با همان هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُش و اسم و عنوان

و تاریخ ولادت و وفاتی. مَرَمَرِ زرد سبزی زنده. سنگ هنوز می درخشید ۲۵
و رگه‌های سفید و صورتی در آن مُشَخَّص بود و کلماتِ مِشْکِی بَرَجِسْتَه و
خوانا. دیدم خیلی می‌خواهد تا گذشت زمان اثرش را بکند. خوب پدر.
می‌بینی که عَجَلَه‌ای نیست. در احتیاج تو به نوه داشتن. وانگهی برادرزاده
که هست ... و آن طرف‌تر بالای سرش خواهرم خوابیده. که به سرطان
رفت. و آن طرف‌تر خاله. آنکه کَر بود. و آن طرف‌تر هم پای دیوار زن ۲۰
دومش. زنِ دوم پدر را می‌گویم. که از پیش رفت تا خانه را آب و جارو
کند. بله. عینِ خانه‌مان. همه دور هم. و با همان شلوغی‌ها. و رفت و
آمد. مادرم نشسته سرِ قَبْرِ وَسَطی و شانه‌هایش زیر چادر می‌لرزد. و
خواهرم پهلوی دستش دارد قرآن می‌خواند. بزم‌مه‌ای. بی صدا. آخر بابا
خوابیده. و خواهر دیگرمان او هم از سرو صدا خوشش نمی‌آمد. درست مثل ۲۵
من. آخر او هم بی تخم و ترکه مانده بود. و خواهرزاده‌ها هم هستند.
همانها که هفته‌پیش بُرده بودم‌شان به گشت و گذار روی دریاچهٔ سَدِ کَرَج.
و چه کشفی کرده بودند. اینجا هم دارند کشف می‌کنند. همانجور گنجکاو
و جوینده. از این قبر به آن دیگری سر می‌کشند. به کشف دیگری به
تجربهٔ تازه‌ای از عالم مرگ برای زندگی. از عالم اموات برای دنیا. یعنی ۴۰
از آن خانه به این خانه. به سلام و احوال‌پرسی. یعنی فاتحه. و لاله‌الاله
گرمزده و بی‌حالی از مُرده‌شورخانه بلند است و سوت تیز و کِشْداری از
ایستگاه راه آهن. و سایل صوتی تعادل صحنه. دنیا و آخرت. یا چاوش‌های
آخرت و دنیا. و کدام آخرت؟ و کدام دنیا؟ مگر همین مقبرهٔ خانوادگی
مرز دنیا و آخرت نیست؟ اینکه عینِ خانهٔ ماست. عینِ دنیای مادرم و ۴۵
خواهرم و خواهرزاده‌ها و این همه خَلایِق. پس چه دَعْوَتِ بیهوده‌ای از دو
سو؟ در این راه نیازی به هیچ چاوشی نیست. و اصلاً راهی نیست و
سفری نیست. دنیا عینِ آخرت و آخرت عینِ دنیا ... و راستی این
مادر، بکدام يك از این دو دنیا مُتَعَلِّق است؟ این يك کیسه اُسْتُخْوَان
چادرپوش که اگر کمی بلندتر گریه کند، صدا بجای از حَلَقِش، از ۵۰

استخوانهایش درمی‌آید. آیا این همان زنی است که پَنجاه و خُرده‌ای سال با اینکه زیرِ خاك است بسر برده؟ و آن دیگری را زائیده؟ و مرا و آن خواهرِ قرآن بدست را؟ دیگر نه خوراکی دارد و نه خواب. عین بابا. بابا هم الان يك كيسه اُستخوان بیشتر نیست. فقط کیسه‌ها با هم فرق دارند. یکی سیاه. یکی سفید. می‌دانی پدر؟ شبها همانجور گرفتارِ آسم است. ۵۵
هیچکاریش هم نمی‌شود کرد. یعنی تو هم که رفتی فَرَقی نکرد. سَرش هنوز آرزوی يك بالین را دارد. و بعد میدانی که من هنوز ... برایت که گفتم. شمس هم که هنوز زن نگرفته. باز گلی به جمالِ آن برادر که همین یکی یکدانه‌اش باقی مانده. راستی میدانی پدر؟ بچه دوشان هم آمد. باز هم پسر. نوۀ دومِ پسری تو. خوشحال نیستی؟ می‌بینی که چراغَت کور ۶۰
نمانده. شبهای رَوْضه همچنان برقرار است. نگذاشتیم درِ خانه‌ات بسته شود. هنوز هم میرزای آهنگر می‌آید پایِ سَماور و محمود طَبَقِ کَش خدمت می‌کند. عیناً. انگار نه انگار که تو رفته‌ای. فقط از دَم در بُلندت کرده‌اند و گذاشته‌اند روی سرِ بُخاری. پشتِ قابِ عکس. و چه جوان. و چه ساکت!
و چه بالابند و رنگی. همان شَمایل که قَدیرِ نَقاش ازت کشیده بود. یادت ۶۵
هست؟ تپانده بودیش توی صندوقخانه و يك روز من کَشف کردم که میخ زیرِ زانویت را سوراخ کرده. و بچه زَحمتی بُردم برایت و صلِه‌اش کردم. گرچه نباید یادت باشد. من که به تو بُروز ندادم ...

(روان‌شناسی) وضعیتی که شخص در آن، حالت مطلوب و طبیعی دارد و در برابر محرک‌ها واکنش طبیعی از خود نشان می‌دهد. ۵
(شیمی) شرایطی در واکنش شیمیایی برگشت‌پذیر که در آن، سرعت واکنش تولید فرآورده با سرعت واکنش تولید مواد اولیه برابر است. ۶ (اقتصاد) وضع و حالت اقتصادی که در آن، کل عرضه و تقاضا برای هر کالا کاملاً برابر است: چندین کشور مجبور شدند مقدار تولید خود را روی ایجاد تعادل عرضه و تقاضا تقلیل دهند. (مصدق ۳۶۴)

تعادل ta'ādol [عر.] (مصدق). ۱. با یک دیگر برابر بودن دو چیز؛ برابری؛ باید بین دخل و خرج تعادل ایجاد کنی. ۲. حالت قائم یا طبیعی و مطلوب داشتن انسان یا حیوان در راه رفتن؛ گریه مثل بندبازی آن بالا تعادل خود را حفظ کرده بود. ۳. بدشواری راه می‌رفت، مانند این که تعادل خودش را بد زحمت نگه می‌داشت. (هدایت ۵۳^۴) ۴. (فیزیک) حالت جسم یا دستگاهی که ساکن یا در حرکت یک‌نواخت است و برآیند نیروها و گشتاورهای وارد بر آن، صفر است. ۴

لغات و اصطلاحات

whistle	سوت	Day of Judgment	آخِرَت، قیامت
portrait	شمایل	tomb	آرامگاه
audio, auditory	صوتی	eternity	ابدیت
Koran opening chapter	فاتحه	ancestors	أجداد (جمع جدّ)
to discover	کشف کردن	bone	استخوان
fleeting, passing, in transition	گذرا	announcement	اعلان
black	مشکی	bedside, pillow	بالین
tomb	مقبره	outstanding	برجسته
tangible	ملموس	in any case	به هر صورت، در هر حال
Who is your God?	مَنْ رَبُّكَ	experience	تجربه
nail	میخ	cooperation	تعاون
reincarnation	نسخ	single, one here and one there	تک و توك
to mend, to patch	وصله کردن	caravan leader	چاووش
I seek refuge to the generous (God)	وَقَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَغِيرِ زَادٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ	to be childless	چراغ کسی کور بودن
without credit of good deeds.		inferior	حقیر
harakiri suicide	هاراکیری	throat	حلق
He (God) is the	هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ	to shine	درخشیدن
one who is alive and does not die.		murmur	زَمَزَمَه
(the) only (child)	یکی یکدانه	pilgrimage	زیارت
		visiting graves	زیارتِ اهلِ قُبُور
		barrier, obstacle, dam	سَدّ

سراغ sorā (۱) - ۱ - نشان پای .

۲ - نشان، علامت. || به سه چیز
رفتن . بی آن رفتن ، آنرا جستجو
کردن.

سراغ sar-ā-γo [= سراغوش]

(امر) ← سراغوش .

سراغ sar-ā-γo [= سراغوش]

(امر) ← سراغوش .

سراغ گرفتن s-gereftan (مص)

ل .) سه کسی را . جستجوی کسی کردن
و مکان او را از دیگران پرسیدن؛ خبر
گرفتن از کسی .

پرسش و پاسخ

- ۱- مرده‌هایی که نویسنده از آن‌ها نام می‌برد چه نسبتی با او دارند؟
- ۲- مادر جلال چه بیماری داشت؟
- ۳- به نظر راوی مرز دنیا و آخرت کجاست؟
- ۴- زردشتی‌های یزد و کرمان مرده‌های خود را کجا می‌گذارند؟
- ۵- راوی سر قبر پدرش بیشتر از چه چیزهایی حرف می‌زند؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیترهای زیر برای این درس مناسب‌تر است
() شبی در قبرستان
() قبرستان، یادآور گذشته‌ها
() مرگ در فرهنگ‌های مختلف
() دوران کودکی راوی
- ۲- نکته اصلی متن این است که
() هروقت دلتان خواست گریه بکنید بروید به قبرستان.
() رفتن به قبرستان راهی است برای ایجاد ارتباط با گذشته‌ای که موجود است.
() تفاوت گورستان ایرانی با گورستان ژاپنی و هندو و زرتشتی را نشان بدهد.
- ۳- "زیارت اهل قبور" یعنی
() دیدن ساکنان گورستان در یک مهمانی.
() رفتن به گورستان و خواندن نوشته‌های روی سنگ قبرها.
() رفتن به گورستان و خواندن فاتحه برای مردگان.
- ۴- صحن عمومی قبرستان از بخش اشرافیت آن به وسیله
() چراغ جدا می‌شد.
() جوی آب جدا می‌شد.
() نرده‌های آهنی جدا می‌شد.
- ۵- جلال تابلوی نقاشی شده از پدرش را
() در زمان حیات او در صندوقخانه پیدا کرد.
() در زمان حیات او در صندوقخانه مخفی کرد.
() بعد از مرگ او در صندوقخانه پیدا کرد.

مترادف و متضاد

متضاد كلمه ستون الف را در ستون ب پيدا كنيد و آن را در جای تعیین شده بنویسید. يك نمونه داده شده است.

	الف		
ب			
آخرت	_____	۱ - مشکی	
مدرن	_____	۲ - ولادت	
شبهات	_____	۳ - تیز	
فراوان	_____	۴ - دنیا	
وفات	_____	۵ - عهد بوقی	
حرف حساب	_____	۶ - فرق	
سفید	_____	۷ - اموات	
خصوصی	_____	۸ - عمومی	
صبر	_____	۹ - عجله	
کُند	_____	۱۰ - پرت و پلا <-----	حرف حساب
زندگان	_____	۱۱ - تك و توك	

مترادف كلمه ستون الف را در ستون ب پيدا كنيد و آن را در جای تعیین شده بنویسید. يك نمونه داده شده است.

	الف		
ب			
جوینده	_____	۱ - ملموس	
زیر لب خواندن	_____	۲ - صحن	
خوار	_____	۳ - مقبره	
همیشگی	_____	۴ - چاوش	
آشکار کردن	_____	۵ - کنجکاو	
خانواده	_____	۶ - خاندان	
طولانی	_____	۷ - زمزمه	
آواز خوان کاروان	_____	۸ - حقیر <-----	خوار
آرامگاه	_____	۹ - کشدار	
قابل لمس	_____	۱۰ - ابدی	
حیاط	_____	۱۱ - بروز دادن	

تمرین جانشینی

به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید :

۱- رها کنم این **پرت و پلاها** را.

ابطایل

حرف‌های بیهوده

مزخرفات

۲- چه دعوت **بیهوده‌ای** از دو سو!

بیخودی

عبثی

بی‌دلیلی

۳- من که **به تو بروز ندادم**.

چیزی به تو نگفتم.

آن را از تو مخفی کردم.

حرفش را به تو نزدم.

۴- قدیمی‌ها راست گفته‌اند که **اگر دل‌تان گرفت** بروید سراغ اموات.

برای سبک کردن غم‌ها

هر شب جمعه

برای فاتحه خواندن

۵- خیلی می‌خواهد تا گذشت زمان اثرش را **بکند**.

پاک کند.

از بین ببرد.

محو کند.

درست یا غلط

۱- بنا به گفته قدیمی‌ها آدم اگر به قبرستان برود دلش باز میشود.

۲- به نظر راوی ژاپنی‌ها برای این هاراکیری میکنند که قبرستان ندارند.

۳- از متن برمی‌آید که راوی شیوه زردشتی‌ها را بیشتر از دیگران می‌پسندد.

۴- روی بیشتر سنگ قبرها مطالبی به عربی نوشته شده است.

۵- راوی در خیالش با پدرش صحبت میکند.

۶- موقع نوشتن این کتاب برادر جلال، شمس، ازدواج کرده‌است.

نکته دستوری

مروری بر کلمات مرکب: بخش های ۱۷-۱۵

بی معلم	راهرو	اختیاردار
پائین تنه	سلسله نسب	بچه دار
پشت سر هم	شجره نامه	خاردار
توراندازه	عکس برگردان	عزادار
	بازپرسی	مهماندار
چشم براه	تند خویی	هوودار
دست به عصا	خود خواهی	حکم کننده
دست کم	خود نمائی	نقل کننده
شناور	دهن کجی	بگوبخند
همسن و سال	سرخوردگی	حقه باز
همه کاره	شاعربازی	خوش تراش
	شهید نمائی	دوغ ندیده
اهن و تلپ	کلافگی	ریشه برکن
تخم و ترکه	کله خری	زود جوش
حد و حصر	لگد مال	کنجکاو
حرف و سخن	لوس بازی	نانخور
زاد و رود	واقع بینی	نیستی آور
طاق و جفت		وحشت زا
طول و عرض	آدمیزاد	
	بی اعتنا	کاروانسرا
	بی درز	دستمال

تبدیل‌ها

مصدر داخل پرانتز هر جمله را به صورت درست تبدیل کنید :

- ۱- دیدم خیلی می‌خواهد تا گذشت زمان اثرش را _____ (کندن).
- ۲- نگهداشتم تا چرخ‌ها را _____ (وارسیدن).
- ۳- چیزی گذاشتم کف دست کلیددار تا در را _____ (باز کردن)
- ۴- یارو البته این را به فارسی گفت. نه برای اینکه قصایی قضیه را پوشانده باشد، بلکه تا مثلا مریض را _____ (نترساندن).
- ۵- این نوه آمده تا خود را در این هیچ _____ (فراموش کردن).